الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله المقدس عن ادناس الامکان المنزه عن ارجاس الحدثان والصلوة
والسلام علی من اصطفاه لرسالته حین غلب الکفر والطغیان وعبد الناس
الی عبادة الاوثان وعلی اهل بیته الذین اخبر بتطهیرهم فی القرآن وامرنا
بطاعتهم دون اطاعة اهل العصیان فیقول العبد الفانی بالصدق الی الله الناصر
للنبی محمد بن محمد بن الحامد انعم الله علیه اکابر المحاسن والمحامد
اما بعد بدانکه چون درین کشور هندوستان بتسلط اهل بدع وطغیان
مروان شغالب تسلط یافته از ان وقت تا این زمان سلاطین وروسا وامرای
وولات وقضات بلاد وامصار وقصبات وقریات از فرقه مخالفین بوده و فقهای
بنا بر تحصیل مستلذات باشتهای نفس و بطهارت مشرکین فتوی داده و اختلاط
وامتزاج با ایشان جائز داشته و اجزای مطاعم ومشارب مس کرده اصناف کفار
[illegible] با خود وانکه قوم منبود از ایشان در نهایت احتراز واجتناب بودند [illegible]
از [illegible] وطعام ایشان [illegible]

و سیحو زدند و حال آنکه نص کلام الٰہی و احادیث صحیحہ نبویہ و اقوال و آثار مرویہ از صحابہ و
روایات منقولہ از ائمہ اہلبیت طاہرین و اجماع فرقہ ناجیہ امامیہ اثنا عشریہ و بعضی سلاطین
از ائمہ اہل سنت و جماعت چنان ثابت و متحقق ہست کہ نجاست اصناف کفار و مشرکین
مانند نجاست سگ و خوک و بول و غائط انسان ہست و ہر چیز کہ دست یا دیگر اعضای یکے
از ایشان برطوبت رسیدہ باشد آن چیز متنجس باشد و تطہیر آن بنہجی کہ در کتب فقہ مذکور است
واجب ہست و بدون تطہیر استعمال آن جائز نیست و اکثری از اخوان مومنین کہ آبا و اجداد
آنہا بسبب ظلم و جور متغلبان بر بلاد عربستان و ایران کہ دار الامان ایشان بود از اوطان
اصلیہ خود جدا شدہ درین کفرستان ہندوستان وارد شدہ اند یا بسبب اینکہ
از اصول و فروع مذہب این فرقہ حقہ اطلاع و آگاہی ندارند و یا بسبب اینکہ در میان
اہل سنت و جماعت نشو و نما یافتہ اند بالسبب صعوبت احتیاط و اجتناب از کفار
بجہت علیہ آب و روغن و دیگر اشیائی کہ دست یا دیگر اعضای مشرکین و بت پرستان
ہندوستان آنرا برطوبت ملاقات می کنند در ازالہ نجاسات و در وضو و غسل
و در ماکولات و مشروبات استعمال می نمایند و طعام مطبوخ ایشان میخورند از ایشان
ہیچ اجتناب و احتراز نمی کنند با وجود آنکہ عادت خواص و عوام ہنود این است
کہ مسلمانان را بدتر از سگ و خوک می پندارند زیرا کہ از سگ و خوک اجتناب نمی کنند
ولکن از مسلمانان کہ بر مطبخ ایشان روند احتراز می کنند و در وقت اطعام مسلمانان
انواع و اصناف تحقیر و تذلیل ایشان بکار می برند و از ظروف خود جدا کردہ از دور بر کف دست ایشان

هنود و مسلمانان با وجود ثروت و غلبه ازین حرکت ناشایسته ایشان هیچگونه آزرده
خاطر و رنجیده دل نمیشوند بلکه اعانت و رعایت این احتیاط ایشان می نمایند اگر یکی از
اراذل قوم هنود در خانه امیر الامرای مسلمانان مهمان وارد می شود این مسلمان نهایت
احتیاط برای بهم رسانیدن ظروف و دیگر چیزها از قوم او می کنند و اگر اشرف الاشراف
مسلمانان در خانه ارذل الارذال هنود با وجود حکومت و ثروت مهمان هنود آن
شود آن هنود اگر طعام مطبوخ خانه خود خواهد داد باز آن ظروف را بدون خاک مالیدن
و آب شستن در استعمال خود نخواهد آورد پس وای بر غیرت این مسلمانان که با وجود حکومت
و سلطنت هزار ساله خود را اینقدر در نظر رعایای این ملک ذلیل و حقیر گردانیده اند و با وجود
ذلت و حقارت دنیا دین و ایمان خود را نیز در باخته اند و سبب این همه فتوی فقهای اهل سنت
و جماعت است بطهارت مشرکین و مفقود بودن علمای امامیه در قصبات و دیهات هندوستان
بنا بران خادم شیعیان ائمه اهلبیت طاهرین را درد دین باعث آن شده که رساله متضمن
اثبات نجاسات مشرکین برای نصیحت و موعظت مومنین بتحریر آید و آن را تطهیر المومنین
عن نجاسة المشرکین نام نهد و هذا اوان الشروع پس بدانکه اعیان و ابدان جمیع مشرکین در
نجاست حکم کلاب و خنازیر دارند چنانچه حق تعالی شانه میفرماید اِنَّمَا المُشرِکُونَ نَجَسٌ
یعنی جز این نیست که مشرکان نجس هستند و فخر الدین در تفسیر کبیر گفته نقل صاحب الکشاف
عن ابن عباس اَنَّ اَعیَانَهُم نَجِسَةٌ کَالکِلَابِ وَالخَنَازِیرِ وَعَنِ الحَسَنِ مَن صَافَحَ
مُشرِکًا تَوَضَّأَ وَهٰذَا قَولُ الهَادِی مِن اَئِمَّةِ الزَّیدِیَّةِ یعنی صاحب کشاف از ابن

عباس

عباس نقل کرده که اعیان مشرکین نجس است مثل اعیان سگ‌ها و خوک‌ها و ابن جریر

نقل کرده که او گفت هر کسی مصافحه کند مشرکی را دست را بشوید و قول هادی که از ائمهٔ

زیدیه است نیز همین است و فخر الدین انصاف نموده بخلاف اسلاف خود گفته وَاعْلَم أَنَّ

ظَاهِرَ الْقُرْآنِ يَدُلُّ عَلَى كَوْنِهِمْ أَنْجَاسًا فَلَا يُرْجَعُ عَنْهُ إِلَّا بِدَلِيلٍ مُنْفَصِلٍ وَلَا يُمْكِنُ

إِدِّعَاءُ الْإِجْمَاعِ فِيهِ لِمَا بَيَّنَّا أَنَّ الْاِخْتِلَافَ فِيهِ حَاصِلٌ. یعنی ظاهر قرآن دلالت

میکند بر نجس بودن مشرکین پس رجوع از آن نباید کرد مگر بدلیل منفصل و ممکن نیست که

ادعای اجماع در آن کرده شود زیرا که ما بیان کردیم که اختلاف در آن حاصل است

و در صحیح بخاری مذکور است إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَنْجُسُ. و این قول آنحضرت بمفهوم

مخالف دلالت میکند بر آنکه مشرک نجس است چنانچه ابن حجر در فتح الباری در شرح

این قول گفته تَمَسَّكَ بِمَفْهُومِهِ بَعْضُ أَهْلِ الظَّاهِرِ فَقَالَ إِنَّ الْكَافِرَ نَجِسُ الْعَيْنِ

وَقَوَّاهُ بِقَوْلِهِ إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ. و قرطبی در شرح صحیح مسلم در کتاب الجنائز

قول نجاست مشرکین بطرف شافعی نسبت داده و در کتاب حبیب السیر در وقائع

سال هفتم مذکور است بعد از آن آوان ابوسفیان به یثرب آمده بخانهٔ دختر خویش

ام حبیبه که در سلک ازواج درة التاج و المعراج انتظام داشت بر فراش آنحضرت

نشست ام حبیبه بساط را در نوردیده و گفت این فرش سید اهل زمان است

و ذات تو مقرون بشرک و نجاست است ابوسفیان در خشم از پیش دختر بیرون

رفت انتهى و در روایت محمد بن اسحاق که ولی الله در رسالهٔ تفضیل الشیخین نقل کرده گویا

فقالت یا ابی انک نجس علی شرکک وانه لا یمسها الا الطاهر و در شیخ
عبدالحق دہلوی در کتاب احوال رواة احادیث مشکوة شریف گفته روی
ان اباسفیان اتی المدینة بعد نقض قریش عهده صلعم حدیبیة لیجدد
الصلح ویزید فی مدته فدخل اولا بیت ابنته ام حبیبة واراد ان یجلس
علی فراش رسول الله فطوت ام حبیبة الفراش وقالت هذا فراش طاهر
لسید الطاهرین وانت نجس فلا ینبغی جلوسک علیه فخرج ابوسفیان من
عندها مغضبا انتهی بعبارته حبیب السیر ترجمه همین الفاظ است و در کتاب مدارج النبوة
شیخ عبدالحق دہلوی نیز این حکایت مذکور است و در کتاب نور النبراس در ذکر فتح مکه مذکور
است قولها انت مشرک نجس فی هذا الکلام ما یدل لمن قال ان المشرکین
نجس العین ولم یاول به و مولانا طبرسی علیه الرحمه در تفسیر مجمع البیان در اوصاف مومنین
گفته وبلغ من تشددهم علی الکفار کانوا یتحرزون عن ثیاب المشرکین حتی
لا تلزق ثیابهم وعن ابدانهم ان تمس ابدانهم وبلغ تراحمهم فیما بینهم الی
ان کان لا یری مومن مومنا الا صافحه وعانقه هذا ادلة علی المومنین
اعزة علی الکافرین و دیگر از اہل سنت و جماعت گفته که پیغمبر خدا از اوانی مشرکین آب
نمی نوشیدند و نیز اگر جسم مشرک نجس نبود و بسبب اسلام چگونه طاهر می شد و قائلان
نجاست مشرکان جواب داده اند که روایت شرب پیغمبر خدا آب از اوانی مشرکین از اخبار
احاد است و حکم نجاست مشرکین در قرآن شریف که متواتر است موجود است و حکم قرآن اقوی است

از خبر واحد پس شک بقرآن واجب باشد و بر تقدیر صحت روایت مذکور توان گفت
که شرب از اوانی مشرکین در اول اسلام مباح بود و بعد از شیوع اسلام منسوخ و حرام شده
دلیل اجمعی آنست که این سوره که متضمن این آیه کریمه است آخر سوره های قرآن است از روی
نزول و در صحیح بخاری در باب آنیة المجوس در جواب سائلی مذکور است قال النبی اما
ما ذکرت انکم بارض اهل الکتاب فلا تاکلوا فی آنیتهم الا ان لا تجدوا
بدا فان لم تجدوا بدا فاغسلوا و کلوا انتهی و نیز توان گفت که شرب [illegible] از اوانی
مشرکین بجهت آن بوده باشد که رسیدن عضوی از اعضای مشرکین بآن اوانی برطوبت
متیقن فیه نبوده باشد و برای همین است آنچه بعضی علمای شیعه گفته اند اوانی المشرکین
طاهرة حتی تعلم انها قذرة یعنی اوانی مشرکین که در دست و در ملک آنها بود
طاهر است تا اینکه دانسته شود که نجس است یعنی ثابت و متحقق شود که عضوی از اعضای
مشرکین برطوبت بآن اوانی رسیده و نیز نزد علامه حسن بن مطهر علامه حلی علیه الرحمه ظن
نجاست جبری قایم مقام علم است چنانچه در قواعد گفته بل یقوم ظن النجاسة
مقام العلم فیه نظر اقربه ذلک ان استند الی سبب و فخر المحققین ولد علامه
حلی علیه الرحمه در شرح این قول گفته فیه اختلاف قال ابو الصلاح یقوم لان الشرعیات
کلها ظنیة و لان العمل بالمرجوح مع قیام الراجح باطل اجماعا و قال ابن ادریس
لا یقوم للاصل و قال المصنف یقوم ان استند الی سبب و الا فلا و [illegible]
علی الاصل بسببه کرجحان الشهادة و ضعفه مع عدمه کالغاء شهادة

اَلْوَاحِدُ الْمُوْجِبُ لِلنَّجَاسَةِ وَلَا اَصَحَّ عِنْدِیْ اِحْتِیَاطُ الْمُصَنِّفِ هٰهُنَا انتهی واما آنچه گفته
اگر جسم مشرکین نجس می بود پس باسلام چگونه طاهر می شد پس جواب آن اینست این قیاس
در مقابله نص صریح است و نیز اصحاب این مذهب می گویند که کافر وقتیکه مسلمان شود واجب است
او را غسل نمودن بدن خود را بجهت ازاله نجاستی که بحکم کفر وی او حاصل بود و فخر الدین بعد تقریر
مذهب قائلین نجاست مشرکین گفته واما جمهور فقها پس بدرستیکه ایشان حکم کرده اند که جسم
کافر طاهر است و در تاویل این آیه کریمه اختلاف کرده اند از ابن عباس و قتاده نقل کرده اند
که معنی آن اینست که چون ایشان غسل جنابت و وضو از حدث نمی کنند از این جهت ایشان
نجس اند وبعضی گفته اند که مراد آن است که کفا بمنزله چیز نجس اند در وجوب تنفر از ایشان
وبعضی گفته اند که کفر ایشان یعنی است بمنزله نجاست ملتصقه و فخر الدین رازی بعد ذکر
این تاویلات گفته وَاعْلَمْ اَنَّ کُلَّ هٰذِهِ الْوُجُوْهِ عُدُوْلٌ عَنِ الظَّاهِرِ بِغَیْرِ دَلِیْلٍ یعنی
بدانکه جمیع این وجوه تاویلات عدول حکم ظاهر آیه است بغیر دلیل و در تفسیر روضة
الجنان که از تفاسیر امامیه اثنا عشریه است کلامی مذکور است که حاصلش این است که
نزدیک ما آن است که کافر نجس العین است و نجس الحکم و این آیت بظاهر دلیل آن
میکند که نجس العین است و هیچ مانع نیست از آنکه گویند که کافر هم نجس العین است و هم نجس
الحکم است برای آنکه میان ایشان منافی نیست که مانع باشد من الجمع بینهما ومراد ما از نجس العین
آن است که هرچه کافر آن را ماست کند پلید شود و نجاست او متعدی باشد و اگر نجس الحکم و نجس
بود می نجاست او متعدی نمیکرد چنانکه جنابت و حیض از جنب و حائض بدیگری متعدی نمیشود

پس معلوم شد که کافر بخلاف جنب و حایض نجس است و مراد ما از آنکه نجس الحکم
است آنکه با بقای حکم نجاست از و زایل نمیشود پس او از یک وجه باشد کلب و
خنزیر و بول و غایط و در تعدی نجاست و از یک وجه باشد جنب و حایض با نقض
است و فرقی دیگر آن است نجس العین باک جنب و حایض
و غیر ایشان از حدث و قول عبد الله بن عباس
دلیل صحت قول ما است و مذهب ما آن است که حکم یهودان و ترسایان و سایر
اصناف کفار حکم مشرکان است و در پیشتر سایر ایشان دست بر آن نهند و اگر تر بود حکمی
باشد آن چیز نجس و پلید شود و بدون شستن پاک نمیشود و اگر خشک بود آب را
مراد باید باشد و شستن ضرور نیست و اگر مومن با کافر مصافحه کند و دست کی تر
باشد دست را باید شست و اگر خشک باشد بجای که باید مالید و حسن بصری گفت
مَنْ صَافَحَ مُشْرِكًا فَلْيَتَوَضَّأْ و این آن است که بران اخبار بجا آمد و دلالت و موافقت و اثر
انتهی کلام صاحب روضة الجنان اما احادیث منقوله از طریقه ائمه اثنا عشر علیهم السلام
پس در کتب اربعه مذکور است و در نجاست چند حدیث ذکر می آید از آنجمله در تهذیب الاحکام
مذکور است عن عبد الله علیه السلام اِنَّهُ يَكْرَهُ سُؤْرَ وَلَدِ الزِّنَا وَالْيَهُودِيِّ وَ
النَّصْرَانِيِّ وَالْمُشْرِكِ وَكَانَ اَشَدَّ ذٰلِكَ عِنْدَهُ سُؤْرُ النَّاصِبِ یعنی از حضرت
صادق علیه السلام منقول است که آنحضرت مکروه میداشت سور ولد الزنا و سور
یهودی و نصرانی و مشرک را و بود سخت ترین اینها نزد آنحضرت سور ناصب عداوت

اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه وسلم و مراد از کراهیت درین حدیث بمعنی لغوی نیست که
بمعنی حرام است نه بمعنی اصطلاحی و شیخ صدوق ابو جعفر بن بابویه قمی علیه الرحمه در کتاب
من لا یحضره الفقیه فرموده است و لا یجوز الوضوء بسؤر الیهودی و النصرانی
و ولد الزنا و المشرک و کل من خالف الاسلام و اشد من ذلک سؤر الناصب
و مولانا محمد تقی علیه الرحمه ترجمه این عبارات بدین وجه کرده و جایز نیست وضو ساختن
از سؤر یهودی که ملت حضرت موسی دارد و نصرانی که تابع ملت حضرت عیسی اند و ولد الزنا
که معلوم است از زنا است و مشرک که نسبت شریک میدهد بحق سبحانه تعالی و هر که خلاف
دین مسلمانان باشد از سایر کفار و بدتر از همه ناصبی است که عداوت به یکی از ائمه معصومین
صلوة الله علیهم داشته باشد و کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند
قوی که حضرت امام جعفر صلوات الله علیه کراهیت داشتند از سؤر ولد الزنا
و از سؤر یهودی و نصرانی و مشرک و هر کسی که بر خلاف دین اسلام باشد
و کراهیتش از سؤر ناصبی بیشتر بود و صدوق درین خبر تاویل کرده است کراهیت را بمعنی
حرمت و چون کثیری از علما ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست جمیع اصناف کفار
و ناصبی نیز کافر نجس است چون منکر ضروری است از ضروریات دین اسلام فرقه
مسلمانان مودت اهلبیت را واجب میدانند بنص قرآن و اخبار متواتره نبویه و عند
و خلافی نیست درین همه مگر در ولد الزنا و آنچه این ضعیف از تتبع کلام اهلبیت فهمیده
مراد ایشان از ولد الزنا اعادی اهلبیت است و چون صریح نمیتوانستند حکم بنجاست

این بیان کردن باین عبارت بیان می فرمودند و ظاهر است که ولد الزنا نقیض مجهول النسب است
عالیا چنانکه خواهد آمد در بحث حدود و محقق نجم الدین ابو القاسم در کتاب معتبر
شرح مختصر نافع اتفاق علماء امامیه اثنا عشریه بر نجاست جمیع اصناف کفار
سوای یهود و نصرانی نقل کرده اما در نجاست یهود و نصاری اختلاف است
بعضی علماء امامیه بموافقت اهل سنت قائل بطهارت ایشان شده و اکثر حکم بنجاست
ایشان کرده و احوط اجتناب است از اختلاط با ایشان و از چیزی که ایشان
آنچیزها را برطوبت مس کرده باشند لاسیما درین زمان که اکثر ایشان از نجاسات
عینیه اجتناب و احتراز نمی نمایند و لحم خنزیر در ماکولات و مطعومات ایشان داخل
شامل می شود لهذا عوام و خاص اهل اسلام از ایشان احتراز و اجتناب
کلی می نمایند و ایشان ازین اجتناب و احتراز هیچکس رنجیده خاطر
نمیشوند بخلاف قوم هنود این دیار که با وجود آنکه خود از مسلمانان
بل از اسافل قوم خود احتراز و اجتناب کلی مینمایند و بجهت معتاد بودن باختلاط و امتزاج
مسلمانان اگر کسی کم از ایشان احتراز و اجتناب نماید ناخوش میشوند و سراسر انصاف از دست
میدهند و نمی پندارند که قطع نظر از حکم شرعی طریقه مساوات هم تقاضای آن می کند که چنانکه ایشان
از ما احتراز و اجتناب کلی میکنند ما را نیز باید که بهمان نهج از مشروبات و مطعومات و جمیع
چیزهای رطبه یا دیگر اعضای ایشان بآن رسیده باشد اجتناب و احتراز کلی نمائیم و هیچ وجه
چیزهای مذکوره استعمال نه نمائیم و بنا برین باید که اولا در حال اختیار از دیهی که مسلمانان

آب می گرفته باشند بسر آن چاه احدی از مشرکان وارد نشود و اگر مشرکی بر سر چاه وارد شود و بر سر چاه رطوبت بوده باشد آن سر چاه نجس شده پس مسلمانان اگر بضرورت از آن چاه آب بکشند رسن و دلو و مشک و دیگر ظرف بر سر چاه نهند و نه افکنند و چون از سر چاه بزیر آیند اگر کفش پایشان آلوده بآن آب نجس شده باشد و بر پشت پاها آن آب نجس رسیده که و پاهای او از راه رفتن بر زمین خشک طاهر و پاک خواهد شد اگر پشت پاهای او نجس شده باشند پشت پا را با آب طهارت دهد و چون معلوم است که اکثر سقایان این دیار و عوام مردم بسر چاه باختلاط و امتزاج کفار و مشرکین آب می کشند و ریسمان و دلو و مشک و پاها و دست و دیگر اعضای ایشان بآن آب نجس که با پای کفار و مشرکین است متنجس گرده در این صورت با وجود این علم از آب کشیده این سقایان و این مردم احتیاط و اجتناب واجب است پس هر وضو و غسل که از این آب کسی خواهد کرد آن وضو و غسل او و آن نماز که با آن وضو و غسل خواهد کرد باطل خواهد گردید و نوشیدن آن آب و خوردن طعامی که آن آب در آن داخل شده حرام خواهد بود ثانیاً باید که روغن و شیر و دوغ مس کرده کفار و مشرکین را در مطعومات خود داخل نمایند و اگر نه در هر طعامی که شیر و روغن و دوغ مس کرده کفار داخل و شامل خواهد شد آن طعام مثل خورده سگ و خوک یا مثل بول و غائط ایشان خواهد بود و هر ظرف فیله و هر چیزی که آن روغن مس شده خواهد رسید این همه ظروف و چیزها نجس خواهند شد ثالثاً آنکه دوشاب و شکر و انواع

و[illegible] شیر پنیر ها را با وجود علم به اینکه دست یا دیگر اعضای شستگان آن با آب رسیده

می‌خورند و استعمال می‌نمایند با آنکه غلوله‌ها می‌آرد و اش همه پنج برهان [illegible] رسیدن آب که می‌خورند

می‌فروشند اگرچه در حال فروختن خشک است لیکن چون پیش از مسلم بوده است که

در حال ساختن آنها و اخراج نمودن آب دست آنها مرطوب بوده به آن رسیده است ایشان

واجب است چنانچه آنکه پارچه‌های پشمینه کافران می‌شود اگرچه در حال گرفتن آنها

خشک هستند لیکن چون در حال رشتن آن دست ایشان به آب مرطوب است

آن پارچه نجس است و بدون تطهیر مسلمان پاک نمی‌شود و دیگر آنکه لحوم و جلود

[illegible] دست کفار یافته شود و بیمهر نجس است و خوردن آن لحوم و استعمال آن جلود جایز

نیست زیرا که طهارت لحوم و جلود به تذکیه حاصل می‌شود و تذکیه آن لحوم و جلود معلوم

نیست بخلاف دیگر چیزها که اگر خشک و یا مرطوب باشد و کفار آنها را [illegible]

و خشکی پس کرده باشد آن چیز نجس نمی‌شود و همچنین پوستهایی که در دست

کسانی باشد که قائل به طهارت جلود میته به دباغت حکم می‌نمایند [illegible] اگرچه

علمای امامیه گفته‌اند که پوست جانور مرده نجس است و به دباغت پاک نمی‌شود

که آن جانور در حال حیات طاهر بوده باشد یا نجس العین و انتفاع به چیزی

از اجزای میته به هیچ وجه جایز نیست مگر این چیز که طهارت آن به دباغت قائل

شده‌اند چنانچه علامه حسن بن مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب مختلف الشیعه آن

تصریح نموده گفته لنا قوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ [illegible]

جميع اجزائه اي جميع المنافع وبما رواه الشيخ عن علي ابن المغيرة قال قلت لابي
عبد الله عليه السلام الميتة ينتفع بشيء منها فقال لا وعن الكاظم عليه السلام
انه كتب لا ينتفع من الميتة باهاب ولا عصب ولان الموت مقتض للنجاسة
ولم يعلم دفعها بالدباغة لتحقق العلة معه ولانه نجس قبل الدباغ فكذا
بعده عملا بالاستصحاب واحتج ابن الجنيد بما رواه الحسين بن زرارة
عن الصادق عليه السلام في جلد شاة ميتة يدبغ فيصب فيه اللبن
ايشرب منه ويتوضا قال نعم وقال يدبغ وينتفع به ولا يصلى فيه ولان المقتضي
للتنجيس انما هو اتصال الرطوبات به فاذا زالت الرطوبة بالدباغ كان طاهرا
والجواب المنع من صحة سند الحديث والتاويل باطلاق الميتة على ما مات
بالتذكية والمعارضة بما رويناه فيبقى غيره من الاحاديث سليما عن
المعارض ومنه ما روى عبد الرحمن بن الحجاج عن الصادق عليه السلام
قلت له اشتري الفراء من سوق المسلمين فيقول صاحبها هي ذكية ايصلح لي
ان ابيعها على انها ذكية فقال لا قلت وما افسد ذلك قال استحلال
اهل العراق الميتة وزعموا ان دباغ جلد الميتة ذكاته ثم لم يرضوا ان
يكذبوا في ذلك الا على رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد بينا ان المقتضي
للتنجيس هو الموت دون اتصال الرطوبات به لان الموت يعرض الجملة
البشرة والمتغيرات التي بينهما المازجة ونجس الجملة

وَذَلِكَ يُنَاسِبُ التَّنْجِيسَ مُضَاهَاةً لِلْعَادَةِ مِنْ تَمْرِينِ النَّاسِ عَلَى مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ
لِأَنَّ الدِّبَاغَ لَا يَقْتَضِي اسْتِنَادَ التَّنْجِيسِ إِلَى الْمَوْتِ و نيز علامه حلى عليه الرحمه در كتاب
كشف الحق گفته ذَهَبَتِ الْإِمَامِيَّةُ إِلَى أَنَّ جِلْدَ الْمَيْتَةِ لَا يَطْهُرُ بِالدِّبَاغِ سَوَاءٌ كَانَ
مَأْكُولَ اللَّحْمِ أَوْ لَا وَسَوَاءٌ كَانَ طَاهِرًا فِي الْحَيَاةِ أَوْ لَا انْتَهَى و اجماع اماميه منعقد شده
بر آنكه نماز در لباسی كه از پوست جانور مرده ساخته باشند جائز نيست اگرچه آن پوست را
دباغت كرده باشند و شيخ حر عاملی اخباری در كتاب وسائل الشيعه در كتاب الصلوة
در باب لباس مصلی گفته باب عدم جواز الصلوة في جلد الميتة و ان دبغ محمد
بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ
مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ جِلْدِ الْمَيْتَةِ أَيُلْبَسُ فِي الصَّلَاةِ إِذَا دُبِغَ
قَالَ لَا وَلَوْ دُبِغَ سَبْعِينَ مَرَّةً وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَهُ وَعَنْهُ عَنْ فَضَالَةَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ
وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي
عَبْدِ اللَّهِ فِي الْمَيْتَةِ قَالَ لَا تُصَلِّ فِي شَيْءٍ مِنْهُ وَلَا فِي شِسْعٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ
بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ سُئِلَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى قَالَ كَانَتَا مِنْ جِلْدِ
حِمَارٍ مَيِّتٍ وَفِي الْعِلَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ
مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قال

عَلَيهِ السَّلام تعالی قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى عَلَيهِ السَّلام فَاخلَع نَعلَيكَ لِانَّهُما
كَانَتْ مِنْ جِلدِ حِمَارٍ مَيِّتٍ وَتَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ وَيَاتِي مَا يَدُلُّ عَلَيهِ فِي اَحَادِيث
مَن يَحِلُّ الْمَيتَة بِالدِّبَاغِ وَفِي اَحَادِيثِ جُلُودِ السِّبَاعِ وَغَيرِ ذَلِكَ اِن شَاءَ الله
اِنتَهى مع حذف تفقیه و شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه
باسناد خود روایت کرده از محمد بن مسلم عَن اَبِي عَبدِ الله عَلَيهِ السَّلام قَالَ
سَأَلتُهُ عَن جِلدِ الْمَيتَةِ اَيُلبَسُ فِي الصَّلوةِ اِذَا دُبِغَ فَقَالَ لَا وَاِن دُبِغَ سَبعِينَ مَرَّةً
یعنی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم از پوشیدن پوست میته در نماز
هرگاه که دباغت کرده شود پس فرمود نباید پوشیده اگرچه دباغت کرده شود هفتاد مرتبه
و شیخ محمد در مدارک شرح شرایع در ذیل شرح قول محقق علیه الرحمه در باب نجاسات
الرابع المیتة کلّه و بالجملة فالروایات متظافرة بتحریم الصلوة فی جلد المیتة بل الاجماع
منعقد علی ذلک و محقق نجم الدین ابو القاسم در کتاب شرایع در لباس مصلی گفته
لا تجوز الصَّلَاةُ فِي جِلدِ الْمَيتَةِ وَلَو كَانَ مِمَّا يُؤكَلُ لَحمُهُ سَوَاءٌ دُبِغَ اَو لَم يُدبَغ
و شیخ محمد در مدارک شرح شرایع گفته هذا الحکم مجمع علیه بین الاصحاب و اخبارهم
به ناطقة فروی الشیخ فی الصحیح عن محمد ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه السلام
فی المیتة قال لا تصلّ فی شیء منه و لا شسع و فی الصحیح عن محمد
بن مسلم عَن اَبِي عَبدِ الله عَلَيهِ السَّلام قَالَ سَأَلتُهُ عَن جِلدِ الْمَيتَةِ اَيُلبَسُ
فِي الصَّلوةِ اِذَا دُبِغَ قَالَ لَا وَلَو دُبِغَ سَبعِينَ مَرَّةً وَعَن عَلِيِّ بنِ المُغِيرَةِ قَالَ قُلتُ

لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك المیتة ینتفع بشیء منها قال
لا و ذکر جمع من الاصحاب ان المبطل للصلوة فی الجلد العلم بکونه میتة
ان کان فی ید کافر والشك فی تذکیته لاصالة عدم التذکیة انتهی
و علامه حسن بن مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب قواعد گفت و لا یجوز الصلوة
فی جلد المیتة وان کان ماکول اللحم دبغ او لا و شهید اول در کتاب
دروس گفته لا یجوز الصلوة فی جلد المیتة و لو دبغ سبعین مرة و خلاف
درین نیست که پوست جانوری که تذکیه آن معلوم نباشد نماز در آن جایز نیست و
سید محمد در مدارك شرایع گفته منع العلامة فی التذکرة والمنتهی تناول ما
یوجد فی ید مستحل المیتة بالدبغ وان اخبر بالتذکیة لاصالة العدم
انتهی و شهید اول بعد عبارت منقوله گفته و فی حکمها ما یوجد مطروحا او
یوجد من کافر او من سوق الکفار او من مستحل المیتة بالدباغ علی قول الا
ان یخبر بالتذکیة فیقبل و یجوز فیما کان فی سوق الاسلام او من مسلم
غیر مستحل المیتة او مجهول الحال و ما می گوییم که قوله الا ان یخبر بالتذکیة
فیقبل قابل قبول نیست زیرا که ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جامع کافی
باسناد خود روایت کرده عن عبد الرحمن بن حجاج قال قلت لابی عبد الله علیه
السلام انی ادخل سوق المسلمین اعنی هذا الخلق الذین یدعون الاسلام
فاشتری منهم الفراء للتجارة فاقول لصاحبها الیس هی ذکیة فیقول

بلی فهل یصلح لی ان ابیعها علی انها ذکیة فقال لا ولکن لا بأس ان تبیعها
وتقول قد شرطت لی الذی اشتریتها منه انها ذکیة قلت وما افسد
ذلک قال استحلال اهل العراق المیتة وزعموا ان دباغ جلد المیتة
ذکاته ثم لم یرضوا ان یکذبوا فی ذلک الا علی رسول الله و ملا خلیل گفته
یعنی روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج کوفی گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
بدرستیکه من در کوفه داخل میشوم در بازار مسلمانان مراد من این مردمی است که دعوی
اسلام کنند و در حقیقت نیستند پس میخرم از ایشان پوستها برای تجارت پس بگویم
آیا هست پاکیزه کرده شده پس میگویند بلی پاکیزه کرده شده است پس آیا جایز است
مرا اینکه فروشم آنها را بنا بر این شرط که آنها پاکیزه کرده شده است پس گفت نه
گفتم چه چیز عدم جایز کرد آنرا امام گفت حلال شمردن اهل عراق پوست میته را یعنی
اجتناب ایشان از استعمال پوست میته بر جائی که تخصیص دعوی کردند که دباغت پوست میته پاکیزه کردن انست بعد از ان
راضی نشدند باینکه دروغ بندند در ان دعوی بر کسی مگر بر رسول الله که او گفت
ایما اهاب دبغ ذکاته حاصل جواب این است که ذکی در عرف مخالفان اعم است
از ذکی در عرف اهل حق است پس اگر تو فروشی با مثال خود گوئی ذکی دروغ خواهد بود
بخلاف آنکه گوئی صاحبش گفت که ذکی است و ازین ظاهر میشود که اگر صاحبش گفته باشد
که ذکی بذبح است این حکم داشته باشد چنانچه می آید در حدیث ششم و این حدیث را
شیخ ابو جعفر طوسی نیز روایت کرده و علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه با این

صدیث به عدم زوال نجاست پوست میته بدباغت است

ونیز علامه حلی علیه الرحمه در جواب سائلی فرموده شرط استعما

أوْ أخَذَهُ مِمَّنْ لَا يَسْتَحِلُّ اِسْتِعْمَالَ جِلْدِ الْمَيْتَةِ بِالدِّبَاغِ

و در جواب سوال دیگر گفته یَجُوزُ شِرَاءُ اللَّحْمِ مِنْ يَدِ الْمُسْلِمِ لَا أنَّ أ

مِنْ يَدِ الْمُسْلِمِ التَّذْكِيَةُ فَإنَّ الْمُسْلِمَ لَا يَسْتَحِلُّ الْمَيْتَةَ وَالأ

الْمُسْلِمِ وَالأَصْلُ فِي التَّذْكِيَةِ الصِّحَّةُ فَإنَّمَا يَكُونُ صَحِيحًا

الْمُسْلِمِ بِخِلَافِ الْجِلْدِ لِأَنَّ الْأَصْلَ فِيهِ الْمَيْتَةُ وَالْمُسْلِمُ ا

نَّجِسُ انتهى یعنی جایز است خرید کردن گوشت مسلمانان زیرا که

مسلمان گرفته شده تذکیه است زیرا که مسلمان حلال نمیداند گو

تصرفات مسلمین است و اصل در تذکیه صحت است و صحیح نمیباشد

از مسلمان بخلاف پوست زیرا که در اصل در پوست میته بوده ا

مخالف مذهب پوست میته را بدباغت پاک و مباح میدانند نجا

مباح نمیدانند و ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه در کتاب حدیقه

نیست نماز در پوست حیوان مرده اگرچه گوشت آن حیوان حـ

کرده باشند و هر پوستی که حیوان آنرا خود کشته باشند بشرایط

از جهت شیعیان بگیرند پاک است و هرچه از دست سنیان

آنجا عت آن باشد که میته بدباغت پاک نمی شود آن نیز پاک است

حدیث بر عدم زوال نجاست پوست میته بدباغت استدلال کرده کما من کتبه

و نیز علامه حلی علیه الرحمه در جواب سائلی فرموده شرط استعمال الجلد العلم بالتذکیة

او اخذه ممن لا یستحل استعمال جلد المیت بالدباغ و بغیره من المسلمین

و در جواب سوال دیگر گفت یجوز شراء اللحم من ید المسلم لان الاصل فی اللحم لما یوخذ

من ید المسلم التذکیة فان المسلم لا یستحل المیتة و الاصل صحة تصرفات

المسلم و الاصل فی التذکیة الصحة فانما یکون صحیحة لو صدرت من

المسلم بخلاف الجلد لان الاصل فیه المیتة و المسلم المخالف یستحله بخلاف

اللحم انتهی یعنی جایز است خرید کردن گوشت مسلمانان زیرا که اصل در گوشت که از دست

مسلمان گرفته شده تذکیه است زیرا که مسلمان حلال نمیداند گوشت میته را و اصل صحت

تصرفات مسلمین است و اصل در تذکیه صحت است و صحیح نمیباشد مگر هرگاه که صادر شود

از مسلمان بخلاف پوست زیرا که در اصل در پوست میته بودن آن است و مسلمان

مخالف مذهب پوست میته را بدباغت پاک و مباح میداند بخلاف گوشت میته که آنرا

مباح نمیداند و ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه در کتاب حدیقة المتقین گفته که جایز

نیست نماز در پوست حیوان مرده اگرچه گوشت آن حیوان خورند هرچند دباغت

کرده باشند و هر پوستی که حیوان آنرا خود کشته باشند بشرایط پاک است و همچنین هرچه

از دست شیعیان بگیرند پاک است و هرچه از دست سنیان بگیرند اگر اعتقاد

آن جماعت آن باشد که میته بدباغت پاک نمی شود آن نیز پاک است و اگر باعتقاد ایشان

مدبوغ یا دباغت پاک شود باید اند اعتقاداً و آنرا احوط آنست که پوست از ایشان نخرند اگرچه گوسفند

که این مضبوط نیست و احوط آنست که اجتناب کنند از پوستی که بیابند اگرچه گمان باشند

که از دست مسلمانان افتاده است مثل پوستی که در مسجد بیابند یا کفشی که مستعمل شود

مسجد یا در مجلسی که غیر مسلمانان در انجا بوده باشند اگرچه ظاهرا لازم نباشد

اجتناب از آن انتهی و مولانا محمد باقر مجلسی در رساله کلیات نماز گفته اگر بداند که پوست

و شبه آن میته است و نماز کند در آن و بعد از آن معلوم شود که پوست میته بوده است

نماز صحیح است اگر آن پوست را از دست مسلمان گرفته باشد یا در بلاد اسلام از

دست مجهولی گرفته باشد و اگر از دست کافر گرفته باشد یا در بلاد کفر از دست

مجهولی گرفته باشد نماز باطل است و مشهور میان علما آن است که اگر در بلاد اسلام

از زمین برداشته باشند نیز همین حکم دارد و احوط عمل باین قول است هرچند از احادیث

خلاف آن ظاهر میشود و ظاهرا مراد از بلاد مسلمانان بلادی است که غالب و اکثر

آن مسلمانان باشند یا بلادی که حکم مسلمانان در آن جاری باشد هرچند اکثر

آن کافر باشند انتهی اکثر بلاد هندوستان چنانچه اکثر اصحاب تصریح باین کرده اند

انتهی اگر ما می گوییم که معلوم است که اکثر اهل حرفه هندوستان کافران یا حنفیان اند

و مذهب ابی حنیفه کون طهارت جلد میته است به دباغت حتی جلد کلب و حنفیان

پوست جانوران مرده را از چاران هندوستان میگیرند و در پاپوش و کمر و غیره

صرف می نمایند بلکه اکثر مسلمانان پاپوش ساخته چاران میگیرند و دست و

و دیگر بعضی ایرا دلالت بآن با پوشش مصر مانند و دستک ملا محمد علی علیه الرحمه
و ملا محمد تقی علیه الرحمه در قول بعدم جواز الصلوة در پوستی که از مستحل مستفاد گرفته میشود
ست که ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه باسناد خود تا ابی بصیر روایت کرده قال
سَألتُ اَبا عَبدِ اللهِ عَلَیهِ السَّلام عَنِ الصَّلوة فِی الفِراءِ فَقالَ کانَ عَلیُّ بنُ الحُسَینِ عَلَیهِما
السَّلام رَجُلاً صَرِداً لا تُدفِئُهُ فِراءُ الحِجازِ لِاَنَّ دِباغَها بِالقَرَظِ فَکانَ
یَبعَثُ اِلَی العِراقِ فَیُؤتی مِمّا قِبَلَکُم بِالفَروِ فَیَلبِسُهُ فَاِذا حَضَرَتِ الصَّلوةُ اَلقاهُ
وَ اَلقَی القَمیصَ الَّذی یَلیهِ فَکانَ یُسأَلُ عَن ذلِکَ فَیَقولُ اِنَّ اَهلَ العِراقِ یَستَحِلّونَ
لِباسَ الجُلودِ المَیتَةِ وَ یَزعُمونَ اَنَّ دِباغَهُ ذَکاتُهُ یعنی
پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از نماز در پوستینها پس گفت که بود امام
زین العابدین علیه السلام مردی سرما خور گرم نمی کرد او را پوستینها حجاز برای
آنکه دباغت آنها بقرظ است پس میفرستاد و میطلبید از عراق عرب مثل کوفه و بصره پس
آورده میشد نزد او از آنچه نزد اهل عراق هست از پوستین و می پوشید از آن پس
حاضر میشد وقت نماز می انداخت آنرا و می انداخت جامه یک لائی که در پهلوی آن بود
پس پرسیده میشد از انداختن که چرا است پس میگفت که بدرستی که اهل عراق
حلال میشمرند پوشیدن پوستهای میته را و دعوی میکنند که دباغت آن پاک کرده
است و ایضا فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال تُکرَهُ الصَّلوةُ فِی الفِراءِ
اِلّا ما صُنِعَ فی اَرضِ الحِجازِ اَو ما عَلِمتَ مِنهُ ذَکاةً یعنی مکروه است

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مکروه و ممنوع است نماز در پوستینها مگر آنچه صنعت
کرده شده باشد از آنجا نکه یا یمنی که اهل آنجا مانند اهل حجاز باشند و اینکه پوست
میت را دباغت پاک نشمرند اما آنکه در زمان متاخرین از عهد علامه حلی علیه الرحمه
قایل شده اند بجواز صلوة در جامه پوستینی که خرید کرده شود از سوق مسلمانان پس
ایشان تمسک کرده اند باخباری که منقول شده از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
چنانچه شیخ حر اخباری در وسایل الشیعه گفته باب جواز الصّلوة فيما يُشتَرى مِن سوق
المُسلمِينَ مِنَ الثِّيابِ وَالجُلودِ مالَم يَعلَم اَنَّه ميتة اَو نجس وَعدَم وجوب
السّؤالِ عنه محمّد بن الحسن بِاِسنادِهِ عن محمّد بن علي بن محبوب عن احمد بن
نصر عَنِ الرّضا قالَ سَألتُهُ عَنِ الرَّجلِ يَاتِي السُّوقَ فيَشتَري جبّة فراء لا
يدري أذكيّة هِيَ ام غير ذكيّة اَيُصلّي فيها قالَ نعم ليسَ عليكُم المسألة
اِنَّ اَبا جعفر عليهِ السّلام كانَ يقول اِنَّ الخوارج ضيّقوا على انفسهم بجهالتهم
اِنَّ الدِّينَ اَوسَع مِن ذلِكَ وَرَواهُ الصّدوق بِاِسنادِهِ عن سُليمان بن جعفر
عن العبد الصّالح موسى بن جعفر عليهما السّلام مِثلَه وَبِاِسنادِهِ عن
احمد بن محمّد عن ابيهِ عن عبد الله بن المغيرة عن عبد الله بن مسكان عن
علي ابي حمزة ان رجلا سأل ابا عبد الله وَانا عِندَهُ عَنِ الرّجل يتقلّد السّيف
وَيُصلّي فيه قالَ نعم فقالَ الرّجل ان فيه الكيمخت قالَ وَما الكيمخت فقال
جلود دوابّ منه ما يكون ذكيّا ومنه ما يكون ميتة فقال ما علمت انّه

مَيْتَةٍ فَلَا تُصَلِّ فِيهِ وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ
عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَا بَأْسَ فِي الصَّلَاةِ
فِي الْفَرْوِ الْيَمَانِي وَفِيمَا صُنِعَ فِي أَرْضِ الْإِسْلَامِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ فِيهَا غَيْرُ
الْإِسْلَامِ قَالَ إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهَا الْمُسْلِمِينَ فَلَا بَأْسَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ
بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ أَنَّ أَبَاهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي
الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُهُ عَنِ الْفَرْوِ وَالْخُفِّ أَلْبَسُهُ وَأُصَلِّي فِيهِ وَلَا أَعْلَمُ
أَنَّهُ ذَكِيٌّ أَمْ لَا فَكَتَبَ لَا بَأْسَ بِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مَا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ هٰهُنَا
وَفِي النَّجَاسَاتِ وَيَأْتِي مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ فِي الْأَطْعِمَةِ انتهى وحديث كه بحث
مطعون ست از آنكه راوى آن على بن ابى حمزه ست واقفى مذهب كذاب ومتهم
ملعون وعدو امام على رضا عليه السلام بوده چنانچه مرزا محمد استرابادى در منهج المقال
گفته على بن ابى حمزه واسم ابى حمزه سالم البطائنى ابو الحسن مولى الانصار
كوفى وكان قايد ابى بصير يحيى بن القسم وله اخ يسمى جعفر بن ابى حمزة روى
عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ أَحَدُ
عُمَدِ الْوَاقِفَةِ قَالَ الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ فِي عِدَّةِ مَوَاضِعَ أَنَّهُ وَاقِفِيٌّ وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ
عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ كَذَّابٌ مُتَّهَمٌ مَلْعُونٌ قَدْ رَوَيْتُ عَنْهُ
أَحَادِيثَ كَثِيرَةً وَكَتَبْتُ تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ كُلَّهُ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ إِلَّا أَنِّي
لَا أَسْتَحِلُّ أَنْ أَرْوِيَ عَنْهُ حَدِيثًا [illegible] عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ

لعنه الله اصل الوقف واشد الخلق عداوة للولي من بعد ابي ابراهيم علیه السلام
عنه وفي حديث الی ان قال يروي عن ابي عبد الله ثم وقف وهو احد عمد الواقفة
وفي ست علي بن ابي حمزة البطائني واقفي المذهب له اصل وفي كش قال
ابو الحسن علي بن الحسن بن فضال علي بن حمزة كذاب متهم وروى اصحابنا ان
ابا الحسن الرضا علیه السلام قال بعد موت ابن ابي حمزة انه اقعد في قبره
فيسئل عن الائمة علیهم السلام فاخبر باسمائهم حتى انتهى الي فاسئل
فوقف فضرب على راسه ضربة امتلاء قبره نارا وذكر ده قال محمد
بن مسعود سمعت علي بن الحسن يقول ابن ابي حمزة كذاب ملعون قد رويت
عنه احاديث كثيرة الا انا لا استحل ان اروي عنه حديثا واحدا عن
يونس عبد الرحمن قال مات ابو الحسن علیه السلام وليس من قوامه احد
الا وعنده المال الكثير وكان سبب وقفهم وجحودهم موته وكان عند
علي بن ابي حمزة ثلاثون الف دينار ومحمد بن الفضيل عن ابي الحسن علیه
السلام قال سمعته يقول لابن ابي حمزة ما استبان لكم كذبه اليس
هو الذي يروي ان راس المهدي يهدى الى عيسى بن موسى وهو صاحب
السفياني وقال ان ابا الحسن يعود الى ثمانية اشهر وعن علي بن ابي حمزة
البطائني قال عن ابي الحسن الاول علیه السلام قال قال لي يا علي انت
[illegible] وقفنا على

ابو الحسن عليه السلام في شيء [illegible] فقال لي [illegible] يا احمد قلت لبيك

قال انه لما قبض رسول الله جهد الناس في اطفاء نور الله فابى الله الا ان يتم

نوره وان اهل الحق اذا دخل عليهم داخل سروا به واذا خرج منهم خارج لم يجزعوا

عليه وذلك انهم على يقين وان اهل الباطل اذا دخل فيهم داخل سروا به

واذا خرج عنهم خارج جزعوا عليه وذلك انهم على شك من امرهم ان الله

جل جلاله يقول فمستقر ومستودع ولهذا استدل محمد بن حبيب [illegible] في مدارك وكره

نكروه [illegible] ومدارك شرح شرايع [illegible] واستقرب الشهيد في الذكرى والبيان

القبول ان اخبر بالتذكية لكونه ذا يد عليه فيقبل قوله كما يقبل في

تطهير الثوب النجس والمعتمد جواز استعماله مطلقا الا ان اخبر ذو اليد

بعدم التذكية لنا ان الاصل في الاشياء كلها الطهارة والنجاسة

متوقفة على الدليل ومع انتفائه تكون الطهارة ثابتة بالاصل وما

رواه الشيخ في الصحيح عن الحلبي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن

الخفاف التي تباع في السوق فقال اشتر وصل فيها حتى تعلم انه ميتة

بعينه وفي الصحيح عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن الرضا عليه السلام قال

سألته عن الخفاف يأتي السوق فيشتري الخف لا يدري اذكي هو ام

لا ما تقول في الصلوة فيه وهو لا يدري ايصلي فيه قال نعم انا اشتري الخف

من السوق ويصنع لي واصلي فيه وليس عليكم المسألة وفي رواية انه

أنه قال بعد ذلك أن أبا جعفر عليه السلام كان يقول إن الخوارج ضيقوا على
أنفسهم بجهالتهم إن الدين أوسع من ذلك انتهى ورواه ابن بابويه في الصحيح
عن سليمان بن جعفر الجعفري أنه سأل العبد الصالح موسى بن جعفر عليه السلام
كان يقول إن الخوارج ضيقوا على أنفسهم بجهالتهم إن الدين أوسع من ذلك
وفي الحسن عن جعفر بن محمد بن يونس أن أباه كتب إلى أبي الحسن يسأله عن الفرو
والخف ألبسه وأصلي فيه ولا أعلم أنه ذكي فكتب لا بأس وهذه الروايات
هي ناطقة بجواز الأخذ بظاهر الحال وشاملة للأخذ من المستحل وغيرهم و
ثم صحيحة سندها معتضدة بالأصالة السالمة عن المعارض ويؤيده
عمل الأصحاب وتلقيهم مضمونها فالعمل بها متعين أقول قوله فيقبل قوله كما
يقبل في تطهير الثوب النجس ممنوع لأن الإخبار بالتذكية قد يكون مراده
بالدباغ ولو كان ميتة فلا مساواة بين الإخبار بالتذكية
وبين الإخبار بتطهير النجس وأما قوله إن الأصل في الأشياء كلها الطهارة
والنجاسة متوقفة على الدليل فجوابه أنه قد استثنى الأصحاب من هذه الأصل
اللحم والجلود وقالوا إن اللحم والجلود لأن الأصل في كل حيوان الموت إلا
في التذكية لتقدم العدم وتيقنه لا يزول إلا بيقين مثله وقد فرق العلامة
في اللحم والجلد بأن المسلم لا يستحل اللحم الميت بخلاف الجلد لأن
المسلم المخالف المذهب يستحل استعمال الجلد الميت بالدباغ ويحسبه تذكية

لاعتقاد ان دباغ كل اهاب ذكوته فلا اعتماد على اخباره بالتذكية اما الاحاديث
الدالة على جواز اشتراء الخفاف من السوق فالمراد من السوق سوق اهل الحجاز
كما قال الصادق عليه السلام يكره الصلاة في الفراء الا ما صنع في ارض
الحجاز التي لا يباع الجلد الميتة كما صرح به المولانا الخليل في ترجمة قول الصادق
عليه السلام ومع ان امثال هذه الاحاديث محمولة على التقية لا سيما في
اخبار المكاتبة تقولها ويؤيده عمل الاصحاب وفتواهم بمضمونها فالعمل بها
متعين اقول قد عرفت مما نقل سابقا ان العلامة حسن بن مطهر الحلي عليه
الرحمه لم يعمل بها ولم يفت بمضمونها بل افتى بخلافها وسيد محمد بعد عبارت
منقول كشفه ولانيا في ذلك ما رواه الشيخ عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله
عليه السلام عن الصلاة في الفراء فقال كان علي بن الحسين عليهما السلام رجلا
صردا فلا يدفئه فراء الحجاز لان دباغها بالقرظ وكان يبعث الى العراق فيؤتى
بالفرو فيلبسه فاذا حضرت الصلاة القاه والقى القميص التي تليه فكان
يسأل عن ذلك فيقول ان اهل العراق يستحلون لباس الجلود الميتة ويزعمون ان
دباغه ذكوته وعن عبد الرحمن بن الحجاج قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
اني ادخل سوق المسلمين اعني هذا الخلق الذين يدعون الاسلام فاشتري منهم
الفراء للتجارة فاقول لصاحبها اليس هي ذكية فيقول بلى فهل يصلح ان ابيعها
على انها ذكية قال لا ولكن لا باس ان تبيعها وتقول قد شرط الذي اشتريتها

منه انها ذكية فلتستعمل ما افسد ذلك فقال استدلال اهل العراق للميتة
وبخبر عمر ان دباغ جلد الميتة ذكاته ثم لم يرضوا ان تكلموا في ذلك الا على
رسول الله لانا نجيب عنهما بالطعن في السند باشتمال سند الاولى
على عدة من الضعفاء منهم محمد بن سليمان الديلمي وقال النجاشي انه ضعيف
جدا لا يعول عليه في شيء وقال في ترجمة ابيه وقيل كان غاليا كذابا و
كذلك محمد لا يعمل بما انفرد به من الروايات ورواية في طريق الثانية عدة
من المجاهيل وثانيا بعدم الدلالة على ما نافى الاخبار السابقة اما الرواية
الاولى فلان اقصى ما يدل عليه انه عليه السلام كان ينزع فرو العراقي
حال الصلوة وجاز ان يكون على سبيل الاستحباب لا لبسها في غير الصلوة يقتضي
كونها ليست ميتة والا لا يمتنع لبسها مطلقا واما الثانية فلانها انما
تضمنت النهي عن بيع ما اخبر بذكاته على انه ذكي ولكن نقول بموجبه ولا
يستلزم الدلالة على تحريم الاستعمال انتهى كلامه اقول هذا الجواب مردود من وجهين
اما اولا فلان الطعن باشتمال سند الرواية الاولى على الضعفاء لا
يضر لان ضعفها منجبر بعمل العلامة وغيره من قدماء علمائنا ونحوها
في الكافي وكتب الشيخ واما قوله جاز ان يكون على سبيل الاستحباب فلا
دليل عليه مع انه لا وجه له واما قوله لا لبسها في غير الصلوة يقتضي
كونها ليست ميتة والا لا يمتنع لبسها مطلقا فمدفوع بان القاء القميص

حرمت عليكم الميتة أطلق التحريم وما قيده بحال دون حال وأما الخبر
فقول عبد الله بن عكيم أتانا كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قبل
بشهر أن لا تنتفعوا من الميتة بإهاب ولا عصب فرواه الترمذي وأبو
داود والنسائي وابن ماجه وابن حجر در فتح الباري شرح صحيح بخاري گفته
ثم مال إلى أنه لا ينتفع من الميتة سواء دبغ الجلد أم لا وتمسك بحديث عبد الله
بن عكيم قال أتانا كتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل موته أن لا
تنتفعوا من الميتة بإهاب ولا عصب أخرجه الشافعي وأحمد والأربعة
وصححه ابن حبان وحسنه الترمذي وفي رواية الشافعي وأحمد وأبي داود قبل
موته بشهر قال الترمذي كان يذهب إليه ويقول هذا آخر الأمر ثم تركه
لما اضطربوا في إسناده وكذا قال الخلال ورد ابن حبان على من ادعى فيه الا
ضطراب وقال سمع ابن عكيم الكتاب يقرأ وسمعه من مشايخ من جهينة عن
النبي صلى الله عليه وسلم فلا اضطراب وأعله بعضهم بالانقطاع وهو
مردود وبعضهم بكونه كتابا وليس بعلة قادحة وبعضهم بأن ابن أبي ليلى
راويه عن ابن عكيم لم يسمعه من عكيم لما وقع عند أبي داود عنه أنه انطلق وأنا
معه إلى عبد الله بن عكيم قال فدخلوا وقعدت على الباب فخرجوا إلي فأخبروني
فهذا يقتضي أن في السند من لم يسم ولكن صح تصريح عبد الرحمن بن أبي ليلى
بسماعه من ابن عكيم فلا أثر لهذه العلة أيضا انتهى وعيني در شرح صحيح بخاري

الاشتمال بالقدم لم يكن خاليا عن الاحتمال البيّن كجلد الميتة بعد الدباغ

فانه غير طاهر على المشهور من مذهب مالك فلا يستعمل في شيء الا في الماء

لانها لا تنجس الا الماء وحده فانه عنده يدفع النجاسة ما لم يتغير هذا الذي

ترجح لكنه كان شقي الماء في خاصية نفسه انتهى هذا آخر ما انتهى لنا في هذا المقام

مع كثرة الاشتغال وتشتت البال نسأله ان آتانا اجزاءه يوم يحاسب العباد

وحشرنا تحت لواء دولت نبينا وآله الامجاد

مخفی نماند که جناب سند المتقین سید المحققین مصنف این رساله دام ظلهم علی رؤوس المستفیدین مصنفات عدیده دارند بسبب کساد بازار علم اکثر از انظار [illegible] لهذا فهرست آن مصنفات در اینجا نوشته میشود که اهل بصیرت بر آن واقف و مطلع شده کمر همت به ترویج و انطباع آن در چهاپه خانه ببندند والله الموفق والمعین

تکمیل المیزان شرح میزان در علم صرف ابنیة الافعال در صرف بزبان اردو ردهای اول تحفه اثنا عشریه مسمی به سیف ناصری رد جواب سیف ناصری که رشید الدین دهلوی تصنیف آن جرات بکار برده مسمی به اجوبة الفاخره رد باب دوم تحفه مسمی تقلیب المکائد رد باب پنجم تحفه در امامت مسمی به برهان السعادت رد باب هفتم تحفه مسمی به تشیید المطاعن لکشف الضغائن رد باب یازدهم تحفه مسمی به مصارع الافهام لقلع الاوهام رد صراط المستقیم تصنیف عبدالحی مسمی به فتوحات حیدریه رد شوکت عمریه رشید الدین مسمی ظفر به الاحراق الشوکة العمریه نفاق الشیخین بحکم احادیث صحیحین احکام عداوة علی و تقریب الافهام فی